

ضرورت جمع عقلانیت و اخلاق در سیاست

گفتار مصطفی ملکیان در نشست رونمایی از کتاب فلسفه سیاسی

محسن آزموده

درآمد: مصطفی ملکیان، پژوهشگر نام‌آشنای فلسفه و اخلاق در ایران در يك دهه اخیر، عمدتاً بر اصالت فرهنگ و اولویت فرد و توجه به درونیات انسان یعنی باورها، احساسات و خواسته‌های او تأکید داشته و کمتر به اصلاحات اجتماعی و مهم‌تر از نهاد سیاست پرداخته است. از این رو مقدمه تحلیلی و خواندنی او بر کتاب «فلسفه سیاسی» (درآمدی کامل) می‌تواند نشان‌گر چرخش یا تحولی ولو ناچیز در دیدگاه‌های او تلقی شود. او البته در بخش پرسش و پاسخ نشست رونمایی این کتاب به روشنی گفت که قبلاً به اهمیت سعادت جمعی به عنوان شرط حصول سعادت فردی، کمتر توجه داشته است. ملکیان البته بلافاصله تأکید کرد، هنوز هم میزان تأثیر قوت فرد را در برابر جامعه کم نمی‌داند و اصلاح فرهنگی را پایدارتر و ماندگارتر تلقی می‌کند، ضمن آنکه معتقد است اصلاحات سیاسی و اجتماعی تنها موجبات سعادت فردی را ایجاد می‌کند و لذت و بهروزی بالفعل به خود شهروندان بستگی دارد. آنچه می‌خوانید گزارشی از سخنرانی مصطفی ملکیان در جلسه رونمایی کتاب «فلسفه سیاسی» (درآمدی کامل) نوشته فیل پاروین و کلر چمبرز است که با ترجمه روان و دقیق جواد حیدری، مترجم و پژوهشگر علوم سیاسی منتشر شده و انتشارات سروش مولانا آن را منتشر کرده است. در بخش دیگری از این صفحه، گزارشی از سخنرانی مترجم این کتاب نیز ارائه خواهد شد.

انگیزه من از پذیرش شرکت در این جلسه نخست ارزش خود کتاب است. این کتاب در میان همه کتاب‌هایی که در باب فلسفه سیاسی نوشته شده و من دیده‌ام، آموزنده‌ترین است. البته حوزه اصلی کار من فلسفه سیاسی نیست، اما همیشه آثار در این زمینه را دنبال می‌کردم. انگیزه دوم ترجمه بسیار خوب دکتر حیدری و انگیزه سوم چاپ عالی و

کیفیت خوب عرضه آن است. در ایران کمتر کتابی با این کیفیت چاپی منتشر میشود.

کتاب فلسفه سیاسی (درآمدی کامل) نوشته فیل پاروین و کلر چمبرز به دو جهت اهمیت دارد: نخست اینکه بیشتر درسنامه است و به این جهت تنها نظرات فرد نویسنده یا نویسندگان را عرضه نکرده است، بلکه در باب هر موضوعی، همه آرا و نظرات متکثر و متنوع مربوط را فهرست کرده است، در نتیجه در باب هر مسأله‌ای تنها با یک رای و نظر مواجه نیستیم. دوم اینکه کتاب جامعیت دارد. به هر حال فلسفه سیاسی حاوی بسیاری از موضوعات و مسائل است. اینکه کتابی بتواند به همه این موضوعات و مسائل، ولو به اجمال بپردازد، بسیار ممتاز است.

من در آغاز کتاب، مقدمه‌ای نوشتم که قصد تکرار آن در این جلسه را ندارم. در این مقدمه زمینه و بستر (context) این کتاب (text) را مطرح کردم که در آن کانتکتست، این تکست باید خوانده شود. اما در گفتار پیش رو می‌کوشم نحوه سازمان‌دهی خودم از محتویات و مواد خام کتاب را عرضه کنم. به عبارت دیگر، وقتی این کتاب را با دقت بخوانید (من سه بار آن را خوانده‌ام، یک بار به زبان انگلیسی و دو بار با ترجمه دکتر حیدری) و در تکتک کلمات دقیق انتخاب‌شده آن تامل کنید، اگر ما حاصل آن به نحوی که خواهم گفت عرضه شود، مفهوم‌تر خواهد بود. البته این نظر بنده است. به نظرم ترتیبی که عرضه خواهم کرد، منطقی‌تر نسبت به ترتیبات سایر کتاب‌هاست. به زبان صریح‌تر و غیرمتواضعانه‌تر، اگر می‌خواستم روزی کتابی در فلسفه سیاسی بنویسم، با این روش می‌نوشتم. این روش انسان را متوجه می‌کند که اگر این مطلب را بیان کردم، مطلب بعدی که بیان می‌کنم، چه خواهد بود و به همین ترتیب.

قبل از بیان آن سیر، تاکید می‌کنم که فلسفه سیاسی سخت وامدار دو فلسفه دیگر است: 1. فلسفه اخلاق، 2. فلسفه حقوق. من مقدمات فلسفه اخلاقی فلسفه سیاسی و مقدمات فلسفه حقوقی فلسفه سیاسی را بیان نمی‌کنم و نمی‌گویم چرا فلسفه سیاسی نتایج و فرزند این دو تاست، اما وقتی سیر مباحث را بخوانید، می‌بینید که فلسفه سیاسی در کجاها به فلسفه اخلاق و به فلسفه حقوق وامدار است.

ضرورت نهاد سیاست

اما در نگارش کتابی راجع به فلسفه سیاسی، نخستین سوال این بود که وجود نهادی به نام نهاد سیاست و به تبع آن نهاد حکومت و به تبع آن نهاد دولت چه ضرورتی دارد؟ از نظر منطقی این اولین بحث است. یعنی اگر جامعه‌ای بدون این نهاد باشد، کجا کمیته‌ش لنگ می‌شود؟ به

زبان ساده تر پاسخ ما به نیهیلیزم سیاسی یا آنارشیزم سیاسی چیست که وجه اشتراك هر دو این است که ما در جامعه نیازی به نهاد سیاست و نهاد حکومت و نهاد دولت نداریم؟ ضرورت پاسخ به این پرسشها در پس پشت گذاشتن افرادی است که به نحوی از انحا به شکاکیت نسبت به نهاد سیاست قائل هستند. مراد تنها نیهیلیستها و آنارشیزمهای سیاسی مشهور نیست، بلکه هر فردی است که نسبت به نهاد سیاست دچار شکاکیت است. بنابراین بحث اولیه نشان دادن ضرورت این نهاد برای جامعه و اثبات این نکته است که بدون آن گذران زندگی اجتماعی کما هو حق امکان پذیر نیست.

کارکردها و هنرهای نهاد سیاست

بحث بعدی نشان دادن کارکردهای نهاد سیاست است، یعنی هنرها و کارهایی که ضرورت این نهاد را ایجاب میکند. این کارکردها در نگاه نخست هشت تا است، البته با مذاقه بیشتر درمی یابیم برخی از آنها به بعضی دیگر فروکاست پذیر هستند. اما به هر حال نهاد سیاست برای این هشت کارکرد آمده است:

1. نظم و ثبات در جامعه، 2. امنیت، 3. رفاه، 4. عدالت، 5. برابری، 6. آزادی، 7. برادری و 8. صلح.

این فهرست را باید «پیشاتاملی» (pre reflective) در نظر گرفت، وگرنه با تامل بیشتر درمی یابیم برخی از اجزای آن قابل فروکاستن به برخی از اجزای دیگر و زیرمجموعه آنها هستند.

فضیلت نهاد سیاست

اما سوال بعدی این است که آیا میتوان یکی از کارکردها را در راس قرار داد و بقیه را ذیل آن تعریف کرد؟ به عبارت دیگر در اینها سوال فضیلت نهاد سیاست محل بحث است، یعنی فضیلت نهاد سیاست در این است که همه این کارکردها را داشته باشد، اما یکی از این هنرها و کارکردها را در راس و بقیه را تحت الشعاع آن قرار دهد. لیبرالها معمولا معتقدند بزرگترین فضیلت نهاد سیاست، عدالت است و سوسیالیستها بیشتر بر عدالت تکیه میکنند. پاسخ به این پرسش مهم است که آیا در میان این کارکردها، یکی هست که بقیه باید خود را با آن وفق دهند و همه در عرض هم نباشند؟ در طول تاریخ اندیشه سیاسی در چهار قرن اخیر دو کارکرد یا هنر عدالت و آزادی، نسبت به سایر کارکردها بیشتر از همه محل گفت و گو بوده اند.

خاستگاه قدرت نهاد سیاست

نهاد سیاست قدرت خود را برای اجرای کارکردهای بالا از کجا آورده است؟ هر نهادی برای اعمال يك کارکرد نیازمند به قدرت است. اگر تك

تك شهروندان خودشان اين قدرت را داشتند يا نهاد ديگري اين قدرت را داشت، ديگر نيازي به نهاد سياست نبود. بنا بر اين حتما قدرتي در نهاد سياست منطوي و مضمراست كه آن را نه شهروندان ديگر دارند و نه نهاد ديگري كه بتواند اين كاركردها را اعمال كند. پيروي اين بحث اين پرسشها مطرح ميشود كه اولاً قدرت دقيقاً يعني چه و ثانياً چه مفهوم يا مفاهيمي از قدرت هست كه فقط آن را در نهاد سياست ميتوان دنبال كرد و فقط نهاد سياست اين قدرت را دارد. منشأ اين قدرت از كجاست و چه كسي آن را به نهاد سياست داده است؟ مردم؟ خدا؟ چه موجود يا نيرويي چنين قدرتي به نهاد سياست داده است؟ در اينجا نظريات مختلفی وجود دارد كه اينجا مورد بحث قرار ميگيرند كه خاستگاه قدرت نهاد سياست كجاست؟

سازوكارهاي سياست

و مكانيزمهاي

سلب قدرت

بعد از اينكه فهميديم خاستگاه قدرت نهاد سياست كجاست، چند و چون تفويض اين قدرت به نهاد سياست چگونه است؟ اگر خدا اين قدرت را به نهاد سياست داده، با چه سازوكار و كم و كيفي چنين كرده است؟ اگر مردم داده اند، چگونه اين قدرت را به نهاد سياست تفويض كرده اند؟ انواع و اقسام راههاي تفويض و مفوض (تفويض كننده) وجود دارد. بسته به اينكه خاستگاه اين قدرت را خدا يا مردم يا امر ثالث يا رابعي بدانيم، شيوه تفويض آن مساله بعدي است.

پرسش بعدي اين است كه سلب اين قدرت چگونه صورت ميگيرد؟ يعني نيرويي كه اين قدرت را به نهاد سياست داد، با چه كم و كيفي و چند و چون و مكانيزمي ميتواند اين قدرت تفويض شده را پس بگيرد و مثلاً به يك نظام يا رژيم سياسي ديگر بدهد؟ بنا بر اين سازوكارهاي سلب قدرت سياسي مساله بعدي است.

عدالت و آزادي، دو مطلوب اساسي

اما فرض كنيم كه اين نهاد سياست برقرار شده و قدرت دارد و ميخواهد عدالت را برقرار كند. زيرمجموعه بحث عدالت چند مبحث مهم مطرح ميشود: نخست اينكه عدالت چيست و يعني چه؟ دوم اينكه عدالت انواعي دارد و هر جا يكي از اين انواع بايد اجرا شود، برخي از اين انواع عبارتند از، عدالت توزيعي، عدالت قضايي، عدالت جزايي، عدالت تصحيحي، عدالت ترميمي و ... نظامهاي سياسي در اجراي عدالت همه جا نميتوانند به يكسان عمل كنند. نحوه اجراي عدالت در قوه قضاييه با قوه مجريه و اين دو با قوه مقننه متفاوت است.

ما نزدیک به 9 قسم عدالت داریم که موضع هر کدام از آنها باید مشخص شود. همچنین حوزه‌های عدالت بحث مهمی است. ما عدالت را در ارتباطی با کی برقرار می‌کنیم؟ عدالت در حوزه‌های متعددی مطرح است. یکی عدالت، عدالت بین اجزای خود نهاد سیاست است. یعنی باید بین عناصر تشکیل‌دهنده نهاد سیاست و نهاد حکومت و نهاد دولت عدالتی برقرار باشد. دوم مراد عدالت بین نظام حاکم بر جامعه و شهروندان است و رابطه حاکم و محکوم یا رابطه بین نظام سیاسی و شهروندان باید عادلانه باشد. سوم برقراری عدالت توسط نهاد سیاست یا نهاد حکومت بین خود شهروندان است. موضع چهارم برقراری عدالت بین یک حکومت و سایر حکومت‌هاست. موضع پنجم زمانی است که بحث برقراری عدالت بین حکومت و سازمان‌های بین‌المللی است. موضع ششم برقراری عدالت بین نسل‌هاست، حکومت باید عدالت را به طریقی برقرار سازد که نسل کنونی به نسل آینده ظلم نکند.

بعد از تعیین آرمان عدالت و انواع و حوزه‌هایش، ذیل همین بحث، کیفیت اعمال عدالت است. به تعبیر دیگر چه فرآیندی باید عمل کند که فرآورده آن عدالت باشد؟ اینجا است که باید از عقلانیت وسیعی برخوردار بود و حکومت‌ها باید به آخرین دستاوردهای علوم و معارف بشری توسل بجویند. نکته بعدی اقتضات عدالت است. مثلاً یک بحث مهم در این رابطه این است که آیا عدالت اقتضای برابری دارد؟ اینجا است که انواع برابری‌ها محل بحث قرار می‌گیرند مثل برابری در حقوق، برابری در عقلانیت، برابری در رفتار، برابری در پیامد، برابری در فرصت و ... البته تنها اقتضای عدالت برابری نیست و یکی از اقتضای عدالت، آگاه‌سازی انسان‌هایی که قرار است عدالت بین آنها اجرا شود. سوال این است که چقدر باید برای عادلانه رفتار کردن، به انسان‌ها آگاهی داد؟

بحث بعدی آزادی است. همه آنچه راجع به عدالت گفته شد، درباره عدالت هم درست است، یعنی اینکه مفهوم آزادی چیست؟ انواع آزادی کدام است؟ حوزه‌هایی که در آنها آزادی باید اعمال شود، کجاست؟ چگونه باید آزادی را اعمال کرد و اقتضات آزادی کدام است؟ بحث نهم این است که آیا دو آرمان عدالت و آزادی باهم سازگارند؟ یک پاسخ این است که متقاطعند و باهم سازگاری ندارند، یک پاسخ این است که باهم پیش می‌روند. رالز معتقد است آزادی و عدالت نه فقط ناسازگار نیستند، بلکه بدون عدالت، آزادی بی‌وجه است و بدون آزادی، عدالت بی‌وجه است. یعنی این دو مکمل یکدیگر هستند. اما ناسازگاری این دو با فهم عرفی ما آدمیان عادی بیشتر وفق می‌کند. یعنی در فهم عرفی، عدالت و آزادی ناسازگار می‌نمایند. اگر فهم عرفی راست می‌گوید، کار متفکر سیاسی است که نشان بدهد برای رفع

تعارض عدالت و آزادي چه بايد كرد؟ كجا بايد حق را به عدالت و كجا بايد حق را به آزادي داد؟ اين بحثي بسيار پيچيده و حياتي است.

سازگاري با ساير مطلوبها

بحث دهم اين است كه چگونه ساير كاركردهاي مثبت نهاد سياست را مي توان با حفظ عدالت و آزادي داشت؟ يعني چگونه نظم و ثبات و امنيت و رفاه (مخصوصا) و برابري و صلح را مي توان با حفظ عدالت و آزادي حفظ كرد؟ فرض كنيم آن دو عامل را باهم تلفيق كرديم، آيا ضمانتي وجود دارد كه اگر جامعه اي حتما عادلانه و آزاد باشد، حتما رفاه هم خواهد داشت؟ ممكن است كسي بگويد، ميشود جامعه اي كاملا آزاد و كاملا عادلانه را بدون رفاه تصور كرد، يا بدون نظم و ثبات يا بدون امنيت. تنها با فرض اين شكل از جوامع، مي توان پرسيد به بقيه آرمان هايي كه كاركردهاي ديگر نهاد سياست بودند، چگونه مي توان از مجراي آزادي و عدالت رسيد؟ يعني راهي كه بدون فدا كردن عدالت و آزادي، امنيت و نظم و ثبات و رفاه و برابري و صلح و ... را هم فراهم آورد. به عبارت ديگر بحث چند و چون سازگار ساختن اين دو آرمان با بقيه آرمانهاست.

سياست كجا

نباید دخالت بکند؟

تاکنون بحث از اين بود كه نهاد سياست يا حكومت يا دولت چه كارهايي بايد بکند، اما بحث يازدهم اين است كه اين نهادها چه كارهايي هرگز نبايد بکنند؟ آيا سياست بايد در اخلاقيات ما هم دخالت كند؟ آيا سياست بايد در نحوه و روش تحصيل خوشي هم دخالت كند؟ آيا سياست نبايد نسبت به نظرگاههاي مختلف و جهان نگرهاي مختلف بي تفاوت باشد و دخالتي در تايبید يا انكار يكي از اين جهان نگرها نكند؟ بنا بر اين سه حوزه اخلاق و نيكي زندگي، خوشي زندگي و جهان نگرى اهميت دارد. آيا نبايد سياست خودش را از اين سه كنار بکشد؟ به تعبير ديگر اينجا بحث از كاركردهايي است كه سياست نبايد داشته باشد؟

مقایسه نظامهاي سياسي

بحث پاياني مقايسه نظامهاي سياسي مختلف است. نظامهاي سياسي مختلف را با توجه به ده فقره بالا مي توان مقايسه كرد. اين مقايسه گاه به لحاظ موفقيت نظامهاي سياسي و گاه به لحاظ اخلاقي بودن آنها صورت مي گيرد. موفقيت اين نظامها، عقلانيت آنها را نشان مي دهد. هرچه يك نظام سياسي موفق تر باشد، عقلاني تر است. اخلاقي بودن نظامهاي سياسي

نشان‌گر آن است که چقدر توانسته‌اند آرمان‌های اخلاقی بشر را حفظ کنند؟ موفقیت يك نهاد به رسیدن به هدف نهاد بستگی دارد. اما لزوماً موفقیت يك نهاد به معنای اخلاقی بودن آن نیست. بنابراین مقایسه نظام‌های سیاسی به خصوص وقتی که هدف این است يك روش التقاطی در نظر بگیریم، اهمیت زیادی دارد.

هر آنچه گفتم، کم و بیش در کتاب حاضر بیان شده است، منتها با نظم و نظامی متفاوت از آنچه گفتم و ترجیح می‌دهم. در مطالعه این کتاب به هشتاد نکته برخوردیم که موضع خودم را اتخاذ کردم. جالب است که از این هشتاد نکته، در هفتاد و يك نکته، عین مواضع رالز را پسندیدم. این امر شیفتگی من را به جان رالز بیشتر کرد. رالز تلاش کرده هم عقلانیت و هم اخلاق را حفظ کند. همچنین قویاً توصیه می‌کنم این کتاب را با دقت مطالعه کنید.

رالز معتقد است آزادی و عدالت نه فقط ناسازگار نیستند، بلکه بدون عدالت، آزادی بی‌وجه است و بدون آزادی، عدالت بی‌وجه است. یعنی این دو مکمل یکدیگر هستند. اما ناسازگاری این دو با فهم عرفی ما آدمیان عادی بیشتر وفق می‌کند. یعنی در فهم عرفی، عدالت و آزادی ناسازگار می‌نمایند. اگر فهم عرفی راست می‌گوید، کار متفکر سیاسی است که نشان بدهد برای رفع تعارض عدالت و آزادی چه باید کرد؟

کتاب فلسفه سیاسی (درآمدی کامل) نوشته فیل پاروین و کلر چمبرز به دو جهت اهمیت دارد: نخست اینکه بیشتر درسنامه است و به این جهت تنها نظرات فرد نویسنده یا نویسندگان را عرضه نکرده است، بلکه در باب هر موضوعی، همه آرا و نظرات متکثر و متنوع مربوط را فهرست کرده است، در نتیجه در باب هر مسأله‌ای تنها با يك رای و نظر مواجه نیستیم. دوم اینکه کتاب جامعیت دارد

منبع: روزنامه اعتماد 6 آبان 1401